

اشعار
فایز دشتی

پژوهش
سید روح الله صفوی (آکا)



مؤسسة انتشارات نگاه

فهرست

۵.....	پیش گفتار.....
۹.....	فایز هفت کشور.....
۱۱.....	مقدمه.....
۲۷.....	ترانه‌ها.....
۱۳۳.....	اشعار مذهبی.....
۱۴۳.....	اسناد و تصاویر.....
۱۵۹.....	منابع و مأخذ.....

پیش گفتار

کودکی دبستانی بودم که با شعرهای فایز آشنا شدم و این نوای گرم و غرورانگیز شروه خوان محله ما بود که بیشتر روزها و شبها در خانه‌ی خود شروه می‌خواند و زنگ صدایش همه همسایه‌های نزدیک را مسحور می‌کرد و من که هنوز از شعر و آهنگ چیزی نمی‌دانستم نیز مجذوب صدای دل‌انگیز او می‌شدم. به تدریج متوجه شدم که فایز دلسوخته، طنین و جذب شعر را در پوشش دو بیتهای دل‌افروز از خاک‌های تشنه و گزها و نخل‌های سوخته دشت سرزمین من، جنوب و هم‌انگیز و ترانه‌ریز الهام گرفته است.

بزرگ‌تر که شدم آرزو کردم که روزی بتوانم هم‌زبان فایز قافیه‌گو و این عندلیب ترانه‌جو ترانه‌ای بخوانم و رمزی بنویسم از رموز دل‌آویز این ترانه‌سرای شب‌آویز، پس تمام آثاری را که درباره فایز پدیده آمده است مطالعه کردم، همه گرده‌های^۱ شروه^۲ را از زبان و نوای شروه‌خوانان پرتوان منطقه گوش دادم و همه ترانه‌های او را زیر و رو کردم دریافتم که محققان ارجمند درباره فایز زحمات بسیار کشیده‌اند و گوشه‌های متفاوتی را از زندگی و شعر او بازگو کرده‌اند اما هنوز نکته‌های بسیاری از راز حیات شاعر، این ترانه‌پرداز دشت و دامنه و دریا باقی مانده است بنابراین با خاندان و منسوبین او آشنایی یافتم و با آنان ارتباط برقرار نمودم. ارتباط با منسوبین فایز، مصاحبه و مجالست با سالداران و بزرگان زادگاه و زیستگاه فایز و پژوهش برای بازیافت اشعار، آثار و دانسته‌های دیگر از او نتیجه بخشید و حاصل آن کسب اطلاعات و ابیات بسیاری از فایز شد که توانستم از آن دانسته‌ها و دست‌آوردهای تازه یافته، سطور این کتاب را فراهم آورم. لازم است در اینجا از همه کسانی که به

۱. گرده، شیوه، گوشه.

۲. شروه که از اصلی‌ترین آوازهای باستانی موسیقی پوشهر محسوب می‌شود، راوی دردها و آرزوهای عاشقانه‌ی مردم این سامان است. شروه واژه‌ای است ناب و ایرانی که ریشه در فرهنگ و تمدن دیرپای اقوام آریایی دارد و در سیر تطور خود از دالان کلماتی همچون چروه، چربه، شرفه، شرفک، شرفاک و شرفنگ عبور کرده است و اکنون در کسوت زیبای شروه خودنمایی می‌کند. شروه بر مبنای معناهایی که یاد شده است به «صدای پا» و «صدای آهسته» تعبیر می‌شود، اما در این میان شرفاک علاوه بر معنی صدای پا، به معنی «بانگ» نیز آمده است. شرفه نیز در معنای صدا و حرکت به کار رفته است.

گونه‌های مختلف همکاری کرده‌اند و اطلاعات ذی‌قیمتی حتی به اندازه یک دو بیتی، یک بیت یا یک مصرع را در اختیارم قرار داده‌اند. قدردانی و سپاس‌گزاری کنم. قدردانی و سپاس‌گزاری کنم. اکنون سپاس‌نامه تقدیم می‌شود که لازم است در آن از نام‌هایی یاد کنم که با قلم و قدم خود مرا در ساخت و پرداخت این اثر دل‌خیز یاری نمودند. بی‌گمان، این سپاس، خرد و ناچیز است زیرا تک‌تک آنها شایسته شکر بی‌کراتند. پس باران سپاسم را نثار خانواده محترم رئیس عباس یوسفی فایزی، حاج حبیب‌الله رئیسی، حاج علی منصور، صفدر محمودی، علی حسن‌زاده، حاج سید محمدرضا صفوی، سید محمداقبر صفوی، فروغ تشکری، سید غلامحسین بهرسی، رؤیا شجاعی، مطهره دریایی، حاجیه فاطمه عابدین، گروه لیان، غلامرضا قربانی مقدم، رثوف ابراهیمی نسب، حاج شیخ علی‌اکبر حائری تبار، محمد ولی‌زاده، غلامحسین هادی نژاد، مهدی شیخیانی، حمید زارعی، سید محمدرضا هاشمی‌زاده و شورای شهر و شهرداری خورموج (دوره چهارم) می‌کنم.

همچنین تقدیر ویژه از استاد مانایم دکتر سید جعفر حمیدی و دوست ادب پیشه‌ام منوچهر بایندری و بالاخص آقای محمد یوسفی که استاد دست‌نویس ارزشمندی را در اختیارم قرار دادند.

«می» خیام سیمای مادیت اندیشه او و «عشق» حافظ جلوه اندیشه انسان‌مدارانه اوست. زیرا عشق مال انسان است و نه هیچ‌کس دیگر.

زیرا: «فرشته عشق نداند چیست ...» و ... فایز نیز در حد خود، قلب بیدار و تپنده زمان خود است. یعنی نه تنها به «ممنوع» و «نبوده» روی می‌آورد بلکه به عنوان یک انسان، «این وضع زندگی را زندگی می‌کند».

افسانه‌ها را مردم درباره فایز ساخته‌اند و همین نشانه بزرگی و همگانی بودن فایز است. مردم خیال‌پردازی‌های خود را با یارای استعارات شعری فایز دامن می‌زنند و معنی می‌کنند. چرا که فایز نیز با پری‌خوانی و پری‌جویی خود، خیال‌پردازی‌های خود را معنی کرده و تبلور بخشیده است. «یار» فایز جز انسانی مثل او نمی‌تواند بوده باشد، همچنان‌که یار حافظ جز انسانی مثل خود او نبوده است. هر دو به تعبیر مصطلح «توصیف اغراق‌آمیز» از یار کرده‌اند. یار حافظ نیز زیباتر از پری، دلپسندتر از ماه و ستاره و نازک‌تر از گل وصف شده است و صد ماهرو از رشکش گریبان چاک می‌کرده‌اند:

دامن کشان همی شد، در شرب زر کشیده صد ماهرو ز رشکش، جیب و قصب دریده
حافظ نیز یارش را «پری» می‌دانسته است:

آن یار کزو خانه ما رشک پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب پری بود
و این خصوصیت برای هر دو شاعر افسانه‌ساز شده است. حافظ «لسان‌الغیب» و فایز «پری‌زده» شده است.

ولی کار هر دو شاعر از اعتقادی ریشه‌ای به انسان و بالاتر بودن انسان از پری و فرشته و هر چه، مایه گرفته است.